

□ محمدخانی: در ادامه برگزاری نشست‌های علمی و فرهنگی که به همت کتاب‌ماه ادبیات و فلسفه برگزار می‌شود در این جلسه در خدمت جناب دکتر ضیاء موحد هستیم که درباره منطق موجهات بحث و گفتگو خواهد شد. مهمانان جلسه هم جناب آقای دکتر علی قیصری و جناب دکتر بیوک عزیزاده و جناب دکتر سید محمود یوسف‌ثانی و دکتر حسین موسویان هستند که در این باره بحث و گفتگویی خواهند کرد. آقای دکتر ضیاء موحد برای اهل فرهنگ و فلسفه و منطق ما آشنا هستند. در زمینه شعر و نقد شعر نیز فعالیت دارند. کتاب ایشان بنام درآمدی به منطق جدید کتاب سال هم شد. اکنون چند سالی است که درباره منطق موجهات پژوهش می‌کنند و در یک سال گذشته هم در دانشگاه ادینبورو انگلستان این مطالعات را ادامه دادند. من از آقای دکتر موحد و مهمانان گرامی تشکر می‌کنم و از آقای دکتر می‌خواهم که بحث خود را شروع کنند و سپس دوستان بحث را ادامه بدهند.

■ **موحد:** آنچه منطق موجهات نامیده می‌شود یا معادل انگلیسی آن Modal logic یکی از موضوعهای خیلی قدیمی فلسفه است. برای روشن شدن قضیه لازم است مثالی بزنم. مثلاً صدق جمله «حسن می‌آید» را به انواع و اقسام می‌توانیم مقید کنیم. می‌توانیم بگوییم «حسن ممکن است بیاید یا «حسن شاید بیاید» یا «حسن باید بیاید» یا «حسن مجاز است بیاید» هر کدام از قیود را که به جمله اضافه کنیم صدقش را مقید کرده‌ایم. و هر کدام منطقی دارد، هر چند شما یک کلمه اضافه کردید. در مورد «حسن ممکن است بیاید» ابهام هم داریم. «ممکن است» در اینجا دو معنا می‌دهد، یکی اینکه آمدن حسن امری است ذاتاً امکانی؛ هیچ ضرورتی برای آمدنش نیست و یکی معنای معرفتی، یعنی تا آن جاییکه من اطلاع دارم. در اینجا وارد منطق معرفتی می‌شویم یعنی قواعد دیگری غیر از ضرورت و امکان پیش می‌آید یا وقتی می‌گوییم «حسن امروز می‌آید» با منطق زمان سر و کار داریم با قواعد خاص خودش که رشته و موضوع جداگانه‌ای است. وقتی هم می‌گوییم «حسن باید بیاید» یا «حسن مجاز است بیاید» این دیگر منطق تکلیفی یا پایایی است که خود داستان دیگری دارد. تمام اینها را ما Modal logic

یا intensional logic می‌گوییم و آنچه بیشتر معروف است و از قدیم مطرح بوده است منطق موجهات است، یعنی منطق ضرورت و امکان. بنابراین Modal یا موجه شامل منطقهای متعددی می‌شود که در این جا چند نمونه از آنها را برشمردم. حالا اگر منطق ضرورت و امکان را در نظر بگیریم و بقیه را کنار بگذاریم با امری متافیزیکی رو به رو می‌شویم که امر معرفتی نیست، به این معنا که آنچه در عالم اتفاق می‌افتد چه بدانم چه ندانم، برای کسانی که اعتقاد به ضرورت و امکان دارند یا اتفاق آنها، رویداد آنها، ضروری است یا ممکن. منطقی که متکفل رسیدن به این مسایل است منطق موجهات نامیده می‌شود. از نظر تاریخی منطق موجهات را هم ارسطو تدوین کرده. گمان نمی‌کنم از خودش ابداع کرده باشد حتماً این مسایل بوده. بعد از ارسطو هم در قرن پنجم بوئتیوس را داریم و آخرین فیلسوفی است که در مسئله منطق موجهات خوب کار کرده و تعبیری زمانی از آن به دست داده است. یعنی به نظر بوئتیوس وقتی می‌گوییم امری ضروری است یعنی در گذشته و حال و آینده بوده، هست و خواهد بود. بعد از این دوران، دوران تیره یا قرون تیره (dark ages) شروع می‌شود که تا قرن ۱۱ و به عبارتی تا اواسط قرن ۱۲ ادامه پیدا می‌کند. در همین دوره است که منطق موجهات در فرهنگ اسلامی شکوفا می‌شود و منطق دانانی مثل ابن سینا و بخصوص در قرن هفتم ارموی و کاتبی با کتابهایشان و تحقیقاتشان اوجی به منطق موجهات می‌دهند که به قول رشدر در هیچ فرهنگی منطق موجهات به چنین اوج و شکوفایی نمی‌رسد، حتی بعضی از مباحث منطق مثل جهت حمل و جهت سور یا جهت de re و de dicto معتقد است که از کشفیات منطق دانان مسلمان است. بعد از قرن ۱۲ قرون وسطی را داریم. در قرون وسطی از طریق ترجمه آثار دانشمندان اسلام که خود از یونانی به سریانی و از سریانی به عربی ترجمه شده بودند منطق موجهات به لاتینی ترجمه می‌شود. در قرون وسطی شاهد بررسیهای خیلی مفصل در اروپا درباره منطق موجهات هستیم و خیلی به این نکته تکیه می‌کنند که قرون وسطی از لحاظ دلالت‌شناسی بسیار مهم است و جالب

این که درست به این دلیل مهم است که منطق دانان مسلمان به این قسمت پرداخته بودند، یعنی ابن سینا به مجرد اینکه وارد ضرورت و امکان می‌شود شروع به توضیح معانی مختلف آن می‌کند و انواع معانی ضرورت و امکان را بررسی می‌کند. این تلاش بسیار مهم است زیرا زبان عربی مجهز به این مفاهیم نبوده و حتی برای اینکه جملات یونانی منطق موجهات را به زبان عربی ترجمه کنند باید زبان را وضع می‌کردند و در وضع این زبان دچار دشواری‌هایی می‌شدند، دشواری‌هایی که هنوز ما با آنها روبه‌رو هستیم و ابهام‌هایی که نیست چه جور باید رفع شود. در هر صورت این دوره بسیار بارآوری برای منطق است در اروپا، متأسفانه در ایران از قرن هفتم به بعد در منطق موجهات کار اساسی صورت نگرفته است. تنها مکاتباتی بین منطق دانان و اهل فن در مسایل فلسفی داریم. رسائل آنها هم هست. خیلی سوالات جالبی هم از یکدیگر کرده‌اند، بخشی از آنها نیز منتشر شده است. در اروپا هم منطق موجهات جایی متوقف می‌شود، تا برسیم به اواخر قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰ که منطق جدید را فرگه و راسل و دیگران پایه‌گذاری می‌کنند. البته اینها نسبت به منطق موجهات بسیار بی‌توجه هستند حتی رشدر تقصیر متوقف شدن منطق موجهات را تماماً به گردن راسل می‌اندازد و می‌گوید این راسل بود که نگذاشت منطق موجهات شکل بگیرد. البته هنوز که هنوز است کواپن (Quine) با این منطق و اصلاً با مفهوم ضرورت امکان مخالف است. کواپن می‌گوید ضرورت و امکان در واقع یک نوع وصف موضوع است. بسته به اینکه ما موضوع را چگونه وصف کنیم آن وصف برای آن موضوع وصفی ضروری یا ممکن می‌شود. مثالی هم که می‌زند جمله «۹ بزرگتر از ۷ است» می‌گوید اگر ۹ را خود ۹ بگیریم «۹ بزرگتر از ۷ است» صدقش ضروری است، ضرورتاً ۹ بزرگتر از هفت است اما اگر ۹ را تعداد منظومات سیاره شمسی بگیریم دیگر نمی‌توانید بگویید «تعداد سیارات منظومه شمسی ضرورتاً بزرگتر از هفت است» ممکن است ۱۰ تا باشد یا کمتر از ۹. ضرورتی نیست که تعداد سیاره‌ها بیش از هفت باشد. در این جا ضرورتی نداریم. البته در این زمان در تاریخ منطق اتفاق جالبی می‌افتد.

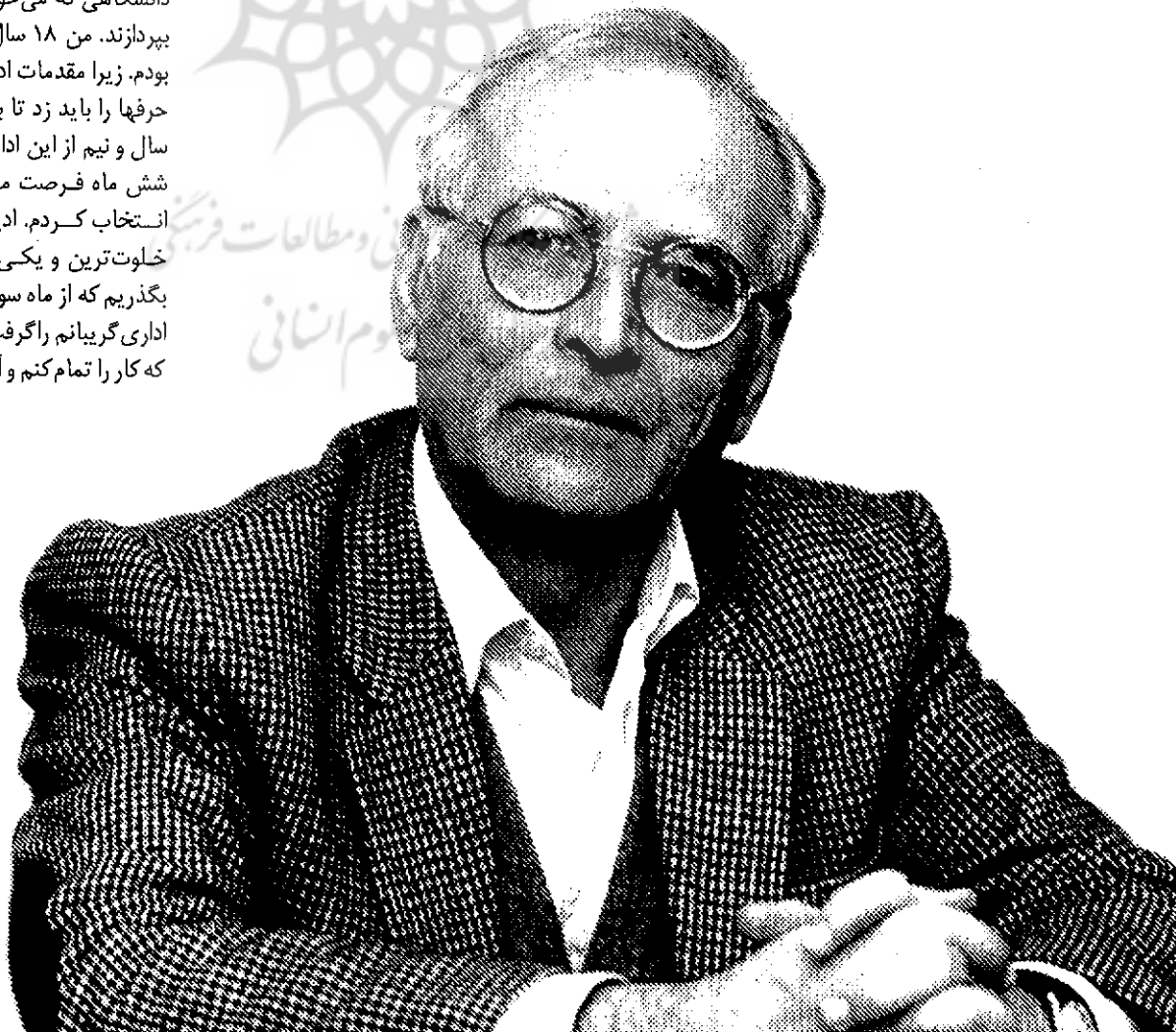
لوئیس که منطق دانی آمریکایی است حس می‌کند که شرایط صدق ترکیبات شرطی به شکلی که راسل و دیگران شرایط صدق و کذب آن‌ها را معین می‌کنند، قانع‌کننده نیست. به عقیده لوئیس باید بین مقدم و تالی ترکیب شرطی ارتباطی باشد و این ارتباط را فکر می‌کند با مفهوم ضرورت می‌توان توضیح داد. جمله «اگر امروز یک شنبه است فردا دوشنبه است»، در صورتی صادق است که بین مقدم و تالی ضرورتی باشد یعنی امکان نداشته باشد که فردا دوشنبه باشد ولی امروز یک‌شنبه نباشد. لوئیس هشت تا دستگاه اصل موضوعی برای منطق موجهات وضع می‌کند. این دستگاه‌ها خیلی معروف هستند. اکنون یک مفهوم به نام ضرورت و امکان داریم و هفت هشت دستگاه اصل موضوعی. حالا این مسأله پیش می‌آید که این دستگاه‌ها چه فرقی با هم دارند. برای اینکه روشن‌تر بگوییم، بگذارید ۵ اصل معروف منطق موجهات را برایتان شرح دهم. یک اصل آن این است که اگر قضیه‌ای ضرورتاً صادق باشد صادق است، بدون ضرورت هم صادق است. یک اصل این است اگر قضیه‌ای ضرورتاً صادق باشد بطور امکان هم صادق است، وقتی ضروری باشد ممکن هم هست. یک اصل دیگر این است که اگر قضیه‌ای ضرورتاً صادق باشد ضروری بودن آن هم ضروری است. یک اصل دیگر این است که اگر جمله‌ای صادق باشد امکان صدقش هم ضروری است. اصل پنجم هم این است که اگر چیزی ممکن باشد امکانش ضروری است. ما با این پنج اصل

می‌توانیم ۳۲ دستگاه اصل موضوعی بسازیم. یکی از تحقیقات مهم منطق دانان قرن بیستم این است که ثابت کردند از این ۳۲ دستگاه ۱۵ دستگاه مستقل است و ۱۷ دستگاه دیگر معادل آن ۱۵ دستگاه هستند. خوب حالا ما چنین دستگاه‌هایی داریم می‌خواهیم بدانیم چه تفاوت‌هایی با همدیگر دارند. از لحاظ صوری که علائمی هستند روی کاغذ ولی از لحاظ دلالت‌شناسی و ارجاع به مسایل متافیزیکی چه فرقه‌هایی با هم دارند؟ مهم‌ترین کاری که در این زمینه انجام می‌شود در نیمه دوم قرن بیستم است که سائول کریپکی دلالت‌شناسی منطق موجهات را پایه‌گذاری می‌کند. با الهام از حرف لایب نیتس که می‌گوید جمله‌ای ضروری است که در تمام جهانهای ممکن یا در تمام احوال صادق باشد و جمله‌ای صدقش ممکن است که لاقلاً در یک اوضاع و احوال بتوانیم بگوییم صادق است. او به کمک این تعریف و تکنیک‌های دیگر که فنی است و من وارد آن نمی‌شوم این دستگاه‌ها را از هم جدا می‌کند، یعنی می‌گوید این نظام‌ها تفاوتشان در این است که از لحاظ دلالت‌شناسی با هم تفاوت دارند. اصالت کاری که کریپکی کرده البته محل بحث و نزاع است. مسئله این است که این کار کریپکی است یا الهام از استپیک کنگر که یک منطق‌دان نروژی است. واقع این است که آن دانشمند نروژی قبل از کریپکی این دلالت‌شناسی را کشف کرده و منتشر هم کرده بود و داکفین فولسدال فیلسوف نروژی معاصر در تهران هم که آمد (۱۳۶۹) می‌گفت من این کتاب را به کریپکی نشان دادم و

کریپکی هم گفت خواندن آن به دلیل علائم ناآشنای آن برایش مشکل بوده است. ولی در هر صورت این دلالت‌شناسی به نام کریپکی معروف شده. همین تیدکا هم این دلالت‌شناسی را برای منطق معرفتی آورده ولی از آن جا که تقریر کریپکی از همه جالبتر است و کارهای مهم دیگری نیز کرده به اسم سمانتیک کریپکی معروف شده است. این مختصری بود از مفهوم ضرورت امکان و سیر تاریخی آن.

□ **علیزاده:** من قبل از هر سؤالی می‌خواستم درباره کتابتان سؤال کنم که الان در چه وضعیتی است و کی منتشر می‌شود؟

■ **موحد:** واقع این است که قبلاً هشتاد درصد کتاب نوشته شده بود اما بیست درصدی که مانده بود نمی‌توانستم تمام بکنم، به چند دلیل. یکی اینکه چند تا ایراد اساسی در کار می‌دیدم که فکر می‌کردم باید با عده‌ای اهل فن درباره آن‌ها بحث کنم. دیگر این که فرصت نمی‌شد. البته آدم می‌تواند یک کتاب درسی بنویسد و از مسایل مشکل هم بگذرد ولی این مرا راضی نمی‌کرد. از طرف دیگر تدریس، راهنمایی پایان‌نامه‌ها و فعالیت‌های دیگر فرصتی برای نوشتن چنین کتابی نمی‌گذاشت. برای نوشتن کتاب درسی باید اشراف داشت و به خصوص در تنظیم مطالب و تمرین‌ها تمرکز و جمعیت خاطر لازم است. این بود که برای اولین بار تصمیم گرفتم فرصت مطالعاتی بگیرم. قاعدتاً هر پنج سال یکبار اساتید دانشگاه می‌توانند فرصت مطالعاتی داشته باشند، یعنی برای یک سال به دانشگاهی که می‌خواهند بروند و به مطالعه و پژوهش بپردازند. من ۱۸ سال بود که نزدیک این کار نشده بودم. زیرا مقدمات اداری آن واقعاً طاقت‌فرساست. این حرفها را باید زد تا به گوش مسئولین برسد. من یک سال و نیم از این اداره به آن اداره رفتم تا اینکه بتوانم شش ماه فرصت مطالعاتی بگیرم. من ادینبورو را انتخاب کردم. ادینبورو یکی از کم‌هزینه‌ترین، خلوت‌ترین و یکی از دانشگاهی‌ترین شهرهاست. بگذریم که از ماه سوم به بعد دوباره مسائل و مشکلات اداری گریبانم را گرفت. ولی در هر صورت تصمیم گرفتم که کار را تمام کنم و آن ۲۰ درصد را بنویسم. در ارتباط با



سؤال شما، بله، کتاب تمام است ولی مثل هر کتاب دیگر جای کار دارد ولی می شود گفت کتاب تمام است. فقط تنظیم مسایل مانده و کنار هم که بگذاریم می توانیم کتاب را چاپ کنیم.

□ **علیزاده:** من سؤال دیگری درباره قسمتهایی از صحبت های جنابعالی دارم که فرمودید منطق موجهات مشتمل بر منطق هایی مانند منطق زمان، معرفتی و بایایی است. دلم می خواست که درباره هر یک از اینها مختصراً توضیحاتی بدهید؟ سؤال دیگری هم درباره جهت حمل و جهت سوریا de re و de dicto دارم نکته خیلی جالبی را ارائه کردید. علی الظاهر از رشر نقل کردید که این از ابداعات منطق دانان مسلمان بوده است. خوبست قدری این را توضیح بدهید چون می دانید بسیاری از مخاطبان مجله ماه دانشجویان فلسفه و منطق هستند که چه بسا با این مفاهیم خیلی عمیق آشنا نباشند.

■ **موحد:** بحث در مورد انواع منطق ها زمانی طولانی می طلبد زیرا برای دانستن مفهوم هر کدام باید بحث های مفصلی کرد. ولی حالا برای اینکه به کلی از این سوال رد نشده باشم راجع به منطق دیونتیک (Diontic) صحبتی می کنم. منطق دیونتیک که منطق تکلیف هم به آن می گویند این است که چه اصولی حاکم بر باید و نباید است. آیا می توانیم یک دستگاه اصل موضوعی بسازیم که اصل هایی بر آن حاکم باشد. مثلاً یکی از اصل هایی که قاعدتاً در این منطق حاکم است این است که اگر حکمی بایندی باشد یعنی ما به یکی امر بکنیم که باید این کار را انجام بدهی باید آن حکم مجاز هم باشد و دیگر اینکه بین مجاز و باید چه رابطه ای است. همین طوری که بین ضرورت و امکان ما ارتباطی داریم و می گوئیم ضرورت را می شود بر حسب امکان تعریف کرد. آیا امر را بر حسب تجویز می شود تعریف کرد، یا اینکه اگر یک ترکیب شرطی داشته باشیم که این ترکیب شرطی رویهم رفته ترکیبی تجویزی باشد و مقدم این ترکیب شرطی هم تجویزی باشد آیا تالی آن تجویزی می شود. مثالش در منطق موجهات این است که اگر ترکیب شرطی ضروری و مقدم آن هم ضروری باشد آیا تالی آن هم ضروری است. همین را در منطق بایایی بررسی می کنیم که ببینیم در آنجا هم این حکم جاری هست یا نیست. دستگاههایی که تا به حال برای منطق بایایی ساخته اند. پنج، شش دستگاه اصل موضوعی است که یکی را دستگاه نرمال و رسمی و بقیه را غیررسمی نامیده اند. این دستگاهها پر از پارادوکس هایی است که در زمینه اخلاق مطرح می شوند. در اینجا می خواهیم ببینیم این پارادوکس ها را چگونه می توانیم در قالب های اصل موضوعی حل بکنیم زیرا بعضی ها هنوز حل نشده اند. من الان وارد بحث پارادوکس های اخلاقی نمی شوم چون به کلی از مسئله اصلی دور

می افتیم.

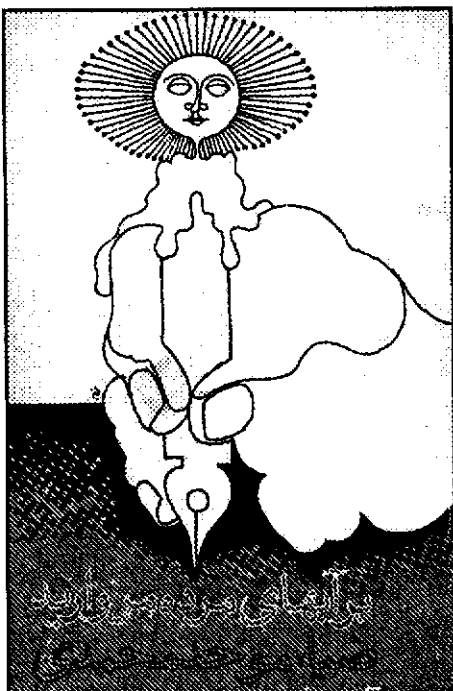
□ **علیزاده:** این برای ما خیلی جالب است، منطق دیونتیک به جهت اینکه استدلال هایی که در این منطق صورت می گیرد با توجه به صحبت های جنابعالی گزاره های باید دار و گزاره های تکلیفی است. این منطق هم در علم حقوق به کار ما می آید و هم در علم فقه به کار ما می آید. احتمالاً در دانش حقوق منطق را غربیها درست کردند و از آن استفاده می کنند. شاید Diontic Logic برای حقوق درست شده باشد. در حوزه اندیشه اسلامی هم ما اصول فقه را داریم. اصول فقه هم درست شده است که منطق فقه باشد، یعنی فقها از آن استفاده بکنند برای بدست آوردن گزاره های باید دار و تکلیفی در حوزه خودش. گرچه آثاری که در اصول نوشته شده پر از بحث های فلسفی است، ولی به نظر می رسد که با استفاده از منطق دیونتیک و فرمولهایی که در آنجا ارائه شده است می توان این اصول فقه را منقح کرد و در فقه بکار برد و آن را کاربردی کرد. شاید یکی از اسباب اینکه اصول فقه خیلی کاربردی نیست یعنی فقهای ما در آن دوره که تحصیل می کنند این اصول را بطور کامل فرا می گیرند ولی وقتی که به اظهار نظر و اجتهاد می رسند و می خواهند فتوا بدهند مثل اینکه دانش اصول فقه را گویا کنار می گذارند، چه بسا سبب این باشد که آن بحث های زیاد فلسفی در اصول راه یافته است لذا اگر این منقح شود و تنها آن ساختار منطقی و اصول منطقی آن استخراج بشود به نظر من کاربردی تر هم خواهد شد. من می خواستم نظر جنابعالی را درباره این استدلال خودم بپرسم؟

□ **موحد:** شما مسئله مهمی را مطرح می کنید. در

این شکی نیست که اگر اصول فقه خیلی روشن و منطقی مطرح شوند کاربرد آن ها هم روشن و منطقی خواهد بود. اگر چنین نیست البته منطق گناهی ندارد. همه ما از نوعی منطق که عقل سلیم حکم می کند برخورداریم. شاید مقصر اصلی همان فلسفه ای باشد که شما به آن اشاره کردید. در هر صورت اطلاع از منطق تکالیف یا بایایی، حداقل مشکلات و پارادوکس ها را به وضوح نشان می دهد. خوشبختانه یکی از دانشجویان دوره دکترای تربیت مدرس پایان نامه خود را پژوهشی در باب همین منطق انتخاب کرده که امیدوارم مبانی آن را به روشنی بتواند به دست دهد.

□ **محمدخانی:** آیا آن دانشجو رساله اش را با خود شما گرفته است. در کتاب خود شما چقدر راجع به دیونتیک بحث شده است؟

■ **موحد:** بله با من گرفته است اما در مورد کتاب باید بگویم اگر بخواهم این مبحث را هم وارد کنم کار خیلی گسترده می شود. البته می شود این مطالب را به صورت یک فصل اضافه کرد ولی بیش از این معطل کردن فکر می کنم جایز نباشد. حالا اجازه دهید برگردیم به بحث de re و de dicto یا جهت شیء و جهت گزاره آن، بحث این است که منطق موجهات بخش هایی دارد که یکی از آن ها منطق جمله ها است. اما بحث جهت شیء و جهت جمله هنگامی مطرح می شود که از منطق موجه جمله ها وارد منطق موجه محمولها بشویم. بهتر است مثالی بزنم. فرض کنید یک مسابقه قرعه کشی داشته



باشیم و در این قرعه کشی صد نفر شرکت کرده باشند و این قرعه کشی یک برنده داشته باشد. حال اگر بگوئید ضرورتاً کسی می برد یا اینکه بگوئید کسی هست که ضرورتاً می برد این دو کاملاً با هم فرق دارند. یعنی در واقع یکی صادق است یکی کاذب. اگر بگوئید ضرورتاً کسی می برد این صادق است چون بالاخره در این قرعه کشی بنا به تعریف یکی باید ببرد (البته من به این ضرورت، ضرورت متافیزیکی نمی گویم بلکه با تسامح می خواهم توضیحی بدهم). اما اگر بگوئیم کسی هست که ضرورتاً می برد یعنی بگوئیم از میان صد نفر کسی هست که ضرورتاً باید ببرد، خوب این کاذب است. چون هر کس ببرد اتفاقی برده و بردن هر یک از افراد امر ممکن است. این طور نیست که به نحو ضروری باشد. البته ممکن است کسی اینجا بحثی فلسفی پیش بکشد و بگوید هر چیزی که در عالم اتفاق می افتد ضروری است، خوب این بحث دیگری است. در این مثال ساده‌ای که زدم اولی را سور ددیکتو و دومی را سور یر می گوئیم یعنی آنچه مربوط به جمله و آنچه مربوط به شیء می شود. جالب این است که این مساله را ابن سینا مطرح کرده هم چنین در شرح مطالع، در قسمت موجهات در همان اوایل که بحث می کند در انواع معانی ضرورت و مکان این یر و ددیکتو را مطرح می کند و مثالهایی برایش می زند. در شروخی که بر مطالع نوشته اند و جداگانه زمانی در مصر چاپ شده در آنجا وارد مباحث دیگری هم شده اند. این مباحث در کتاب‌های امروز ما بکلی متروک مانده در صورتی که امروز در غرب کاملاً مطرح است. همین تفاوت یر و ددیکتو در بسیاری از مباحث منطق کاربرد دارد. در هر صورت این دیگر وظیفه دانشجویان است که این متون عربی را بگردند و ببینند چه چیزهای جالبی در آنها هست، مثلاً برای معانی کل در همین شرح مطالع ارموی چهار تا معنا آمده که یکی از آنها را در منطق غربی تاکنون ندیده‌ام و آن کل علی‌البدل است.

□ یوسف ثانی: درگذشته می بینیم که به قضیه موجهات منطق دانان ما خیلی اهمیت می دادند و درباره آن خیلی بحث می کردند، هر چه به زمان حال نزدیک تر شده خلاصه تر شده تا اینکه در کتابهای معاصر اصلاً حذف شده است. برخی گفتند که چون بحث منطق موجهات فایده‌ای ندارد ما این را مطرح نمی کنیم. و می بینیم که دیگران هستند که توجه می کنند و ما را نیز متوجه می کنند که سرمایه بزرگی پیش شما هست و از اینکه جنابعالی به این جنبه‌های تاریخی قضیه توجه فرموده‌اید واقعاً جای تشکر دارد. اما نکته‌ای که می خواهم عرض کنم این است که آیا در جهات نظرگاه فلسفی با نظرگاه منطقی فرق دارد یا نه. این سؤال را از این جهت مطرح می کنم که در بین فلاسفه مسلمان اصل را به این قرار می دهند که این مفاهیم را اول فلسفه درست می کند یا تنظیم می کند یا به طوری حدود معنایی آنرا

مشخص می کند و آنها را به منطق می دهد تا منطق استفاده کند، این یک معنای آن است. و در جایی دیگر می گویند فلسفه از معنی ضرورت فقط رابطه وجود را با موضوع در نظر می گیرد و مثلاً می گوید این موجود ضروری است و دیگر به سایر محمولاتی که می توانند صادق باشند کاری ندارد. منطق است که به طور عام بر اینها نظر می کند و هر محمولی را با هر موضوعی می سنجد. بنابراین از حرف اینها بدست می آید که معنایش در فلسفه تنظیم می شود. بعضی هم مثل شارح موافق می گویند که، نه، معنای فلسفی بامعنای منطقی آن فرق می کند. حالا البته این نظرگاه او خاص است که ملاصدرا در اسفار آن را نقل می کند و نقد می کند و می گوید نه این طور نیست. حالا می خواستم ببینم در منطق جدید موجهات که جنابعالی مطالعه می فرمائید اینها اولاً تفاوتشان مطرح شده و اگر شده به چه ترتیب است؟

■ موحد: عرض شود در منطق موجهات دو رهیافت کاملاً مختلف داریم. یک رهیافت، رهیافت ریاضی محض که اگر این رهیافت ریاضی محض را می خواستیم دنبال بکنیم کتاب در صد صفحه تمام می شد و دانشجویانی که ریاضی می دانند خیلی راحت آن را می خوانند و هیچ لزومی نداشت که اصلاً توجه به این بکنند که علامتی که به کار می بریم علامت ضرورت است یا امکان. یک تعریف ریاضی از این می دادیم و تمام. اصلاً بعضی معتقدند که همه کسانی که در منطق موجهات مباحث فلسفی وارد کرده اند اشتباه کرده اند. این یک بحث ریاضی است. یک عده دیگر معتقدند که اهمیت منطق موجهات در همین مسایل فلسفی است اما برای من که می خواهم یک کتاب درسی بنویسم حق این است که تلفیقی از این دو باشد، و الا می شود بدون دغدغه ضرورت و امکان کار را تمام کرد.

توضیح دیگری بدهم. ما در منطق موجهات علامت مربع را برای ضرورت بکار می بریم. همین علامت مربع را ممکن است برای معانی دیگری به کار برد. مثلاً یکی از معانی که فوق العاده مهم است و شاید از ضرورت هم برای منطق مهم تر باشد این است که مربع را علامت اثبات پذیری بگیریم، یعنی اگر این مربع را بگذاریم جلوی جمله معنی آن این باشد که این جمله اثبات پذیر است. این کاری است که برای اولین بار گودل کرد و منطق اثبات پذیری را پایه گذاری کرد. بعد از سی سال از کار گودل دیگران متوجه شدند که گودل چه کار مهمی انجام داده، آن هم در یک مقاله یک صفحه‌ای. در این منطق اثبات پذیری جالب ترین خواص برهان اثبات می شود، از جمله قضایای گودل را می شود در سطح منطق جمله‌ها به کمک منطق اثبات پذیری ثابت کرد. خلاصه اینکه می توانیم در تاسیس صوری منطق موجهات وارد ضرورت و امکان نشویم و مثل یک موضوع ریاضی یا آن برخورد بکنیم، کارمان هم ساده تر می شود. چون ببینید وقتی که به منطق موجه محمولات

می رسیم پای سورها پیش می آید حالا وقتی می گوئید ضرورتاً هر الفی ب است و ضرورت را هم صدق در تمام جهانهای ممکن تعریف کنید. آنگاه وقتی از جهانی به جهان دیگر می روید اولین سؤالی که مطرح می شود این است که اشیایی که در این دو تاجهان هستند، یکی هستند، یا باهم فرق می کنند، خود این یک بحث فلسفی بسیار پیچیده‌ای را پیش آورده است. عده‌ای مثل دیوید لوئیس می گویند که جهانهای ممکن به همان اندازه واقعی هستند که جهان ممکن خودمان واقعی است. عده دیگری می گویند که جهانهای ممکن یک فرض مفهومی است. ما در زبان طبیعی می گوئیم که ممکن است بروم، ممکن است بیایم، ای کاش این کار را کرده بودم، همه صحبتها درباره اوضاع ممکن است ولی از این اوضاع ممکن یکی واقعی است و بقیه واقعی نیستند. آنهائیکه واقعی نیستند موجوداتشان چیست؟ آیا اشیایشان یکی هستند؟ آیا متفاوت هستند؟ آیا اگر فردی در جهان ما بود در جهانهای دیگر می توانیم بگوئیم آن فرد هست؟ اگر در جهان دیگر هست چه جوری آن را شناسایی کنیم. اینها مسایل فلسفی بسیار دشواری است که بیست سی سال گذشته تقریباً می شود گفت به اندازه این اتاق درباره آن مقاله و کتاب نوشته اند، اما اگر بحث خود را ریاضی بکنیم گرفتاری نداریم می گوئیم اگر این دو جهان اشیایشان یکی باشد در نظام خود این ویژگی‌ها را داریم و اگر فرق کنند آن ویژگی‌ها را. دیگر خودمان را دچار بحث فلسفی نمی کنیم. ضمناً در پاسخ به سؤال شما باید عرض کنم در منطق موجهات جدید هم مسئله محمول بودن وجود و طرح ضروری بودن آن جداً مطرح است و خیلی هم بحث انگیز.

□ یوسف ثانی: یک سوال استدلالی همین جا به ذهن من رسید، اینکه ما جهانهای ممکن را همان قدر واقعی بدانیم که جهان ممکن خودمان را و آن رأی مقابلش را، آیا این جور نیست که آن تصور اول با یک نوع اصالت ماهیت سازگارتر است و این دومی که می گوید این واقعی است و بقیه فرض ذهن است با یک تصور اصالت وجودی.

■ موحد: از آنچه تاکنون گفتیم نمی توان چنین چیزی را نتیجه گرفت. البته منطق دانانی هستند که مقادیر سورها را چیزی به اسم مفاهیم فردی (individual concepts) می دانند. این را می شود به تسامح اصالت ماهیتی دانست حالا بحث را نوع دیگر دنبال کنیم.

شما دو تا سکه را پرتاب می کنید. این جا چهار حالت داریم. دو تا شیر، دو تا خط، شیر و خط و خط و شیر. بنابراین اگر من دو تا سکه را پرتاب بکنم احتمال اینکه یکی شیر و دیگری خط بیاید یک چهارم است و این یک چهارم را برای این می گوئیم که ۳ حالت دیگر را به حساب آوردیم. ما نمی توانیم بگوئیم که سه حالت

دیگر غیر واقعی هستند؛ اگر غیر واقعی هستند چرا می‌گوییم یک چهارم. ما که یکی بیشتر نداریم. بنابراین احتمال حالات با اینکه هنوز سکه پرتاب نشده چهار حالت است و حق نداریم بگوییم که یکی از دیگری واقعی تر است بنابراین آنهایی که می‌گویند واقعیت جهانهای ممکن به همان اندازه واقعیت جهان ماست تاحدی به این شکل بحث می‌کنند. اگر ما بخواهیم حالات محتمل را چون محتمل هستند واقعی ندانیم مبنای احتمال فرو می‌ریزد. احتمال که مبنای اقتصاد و برخی بخش‌های ریاضی و مبنای کوانتوم مکانیک و خیلی چیزهای دیگر است.

□ موسویان: می‌خواستم دیدگاه شیخ اشراق را در این موارد روشن کنید که همه موجبات را به ضروریه بر می‌گرداند البته یک اشاره‌ای لایه‌لای سخنان شما شده بود که مشابهتی است که تمام جهات را جزء محمول می‌کند و بعد جهت ضرورت را در ابتدا به کل جمله نسبت می‌دهد.

■ موحده: بله، این بحث خیلی بحث قدیمی و درعین حال جالبی است، هنوز ندیده‌ام کسی بیاید و دقت کافی بکند. ما ضرورت را می‌توانیم در محمول ببریم یا اینکه ضرورت را در جلوی جمله بگذاریم. این دو تا کاملاً با هم فرق دارد یعنی یا ضرورت را مثل عملگر نفی در نظر بگیریم و آن را مانند «چنین نیست که» اول جمله بگذاریم یا اینکه بیاییم ضرورت را جزء محمول قرار دهیم. این دو نوع برخورد با منطق موجبات است. نوع متداولی که الان هست این است که ضرورت و امکان را جلوی جمله می‌گذارند یعنی محمول نیستند، مثل علامت نفی. اما نوع برخوردی که شیخ اشراق کرد، این دو را با هم خلط کرده یعنی مثلاً امکان را در موضع محمول برده و گفته اگر در موضع محمول بگذاریم و واقعاً هم ممکن باشد این امکان ضروری است و بعد این ضرورت را در اول جمله گذاشته یعنی این دو تا را با هم به کار برده. آیا مجاز هستیم این کار را بکنیم؟ آیا با خلط کردن. این دو تا با هم چیزی بدست می‌آوریم؟ این سؤال بازی است که شما که به این مسایل در فلسفه اسلامی و منطق می‌پردازید باید جواب بدهید. در هر صورت طرح کردن دو مساله با هم است.

□ موسویان: می‌شود گفت که خلط ضرورت متافیزیکی و ضرورت معرفتی شده؟

■ موحده: نه نمی‌توانیم بگوییم. نمی‌شود. البته وقتی جای امکان را در محمول قرار می‌دهند اگر نسبت محمول به موضوع واقعاً امری ممکن باشد صدق قضیه ضروری می‌شود که باز امری متافیزیکی است نه معرفتی. ولی اینکه هر دو را بتوانیم با هم بکار ببریم یک بحثی است که لازمه دقت بیشتری است به خصوص در منطق ارسطویی که منطق حدود است.

□ قیصری: می‌خواستم در مورد رابطه طولانی این بحث با پدیدارشناسی مخصوصاً با مباحث هوسرل از زاویه جهانهای ممکن یعنی زمینه‌های امکان، مساله‌ای را مطرح کنم. یکی دیگر از مفاهیم کلیدی پدیدارشناسی همانطور که معرف حضورتان است مساله هیئت‌التفاتی یا intentionality است. می‌خواستم ببینم بین modal logic با هیئت‌التفاتی آن جوری که در پدیدارشناسی هوسرل مطرح می‌شود، می‌توان یک رابطه‌ای برقرار کرد، مشخصاً سوال من این

است که در پدیدارشناسی مطرح می‌شود که مثلاً اگر شما یک قوطی را در نظر بگیرید احتیاجی نیست که پشت آن را هم ببینید تا بتوانید تمام حجم آن را تصور کنید. در این جا از طرفی با جهان تجربه سروکار داریم از طرفی با جهان امکان حالا modal logic برای این تعبیر پدیدارشناسانه راه حلی دارد؟

■ موحده: عرض می‌شود که بهتر است مساله اصطلاح‌شناسی را مطرح کنیم تا مساله روشن تر بشود. کلمه «اینتنشن» را در انگلیسی دو جور می‌نویسند یکی با tion می‌نویسند و دیگری با sion و همین جا این دو بحث از هم جدا می‌شود، یعنی وقتی با sion می‌گوییم این کلمه‌ای است جعلی، اینچنین لفتی قبلاً نداشتیم این را در مقابل extension وضع کرده‌اند. زبان‌های intensional و extensional از این جا پیدا می‌شوند. زبان‌های extensional یا مصداقی زبان‌هایی هستند که قواعد خاصی در آنها صدق می‌کند یعنی می‌توانیم اسمی را برداریم و اسمی دیگر را باهمان مسماً به جای آن بگذاریم، محمولی را برداریم و محمول دیگری را با همان مدلول بگذاریم. اما در زبانهای intensional یا مفهومی نمی‌شود این کار را کرد. شما اگر در جمله «سعدی سعدی است» به جای یک مورد «سعدی»، «نویسنده گلستان» بگذارید جمله صادق دیگری به دست می‌آورید، اما اگر در «ضروری است که سعدی سعدی است» که مقید به ضرورت شده همان کار را بکنید جمله از صادق تبدیل به کاذب می‌شود. در این جا با متنی سر و کار داریم که نمی‌توانیم اسمی را برداریم و اسمی دیگر با همان مسماً بگذاریم. خوب این خاصیت زبانهای intensional است که مصداقی نیستند اما Intentional که مورخان غربی تصریح کرده‌اند که مأخوذ از intentio است و Intentio هم دقیقاً معادل معنا است که در ترجمه متون عربی به لاتین به کار رفته داستان دیگری دارد. «معنی» البته معادل خیلی جالب است برای Intention زیرا در معنی، مفهوم عنایت داشتن به چیزی هم مستتر است یعنی همان هیئت‌التفاتی که امروز متداول شده. التفات در خود معنا هم هست. اما آن معنا دیگر متروک شده و ما از معنا چیز دیگری می‌فهمیم. تا اینجا می‌توانیم بگوییم این دو تا بحث هیچ ارتباطی با هم ندارند اما از یک جا ارتباط خیلی جالبی پیدا می‌کنند و آن جایی است که فرگه در واقع مفهوم سنس sense را مطرح می‌کند، جملاتی که شامل اسامی بی مسما هستند و اینکه تکلیف ما با آنها چیست؟ راه حلی که هوسرل ارائه کرده راه حل خیلی جالبی است یعنی می‌گوید که آگاهی همیشه آگاهی از چیزی است و التفات به چیزی دارد بنابراین ما در اینجا هم معنا داریم. التفات به چیزی داریم ولو آن چیزی که به آن التفات داریم در خارج وجود نداشته باشد.

شاید بتوان گفت که مساله معنا را (intentionality) هوسرل دقیق تر به آن می‌پردازد تا فلسفه تحلیلی اینکه بین منطق موجبات و Intention به آن معنا و این معنا خیلی ارتباط باشد، این سؤال برای خود من هم مطرح است. بخصوص که می‌دانید آنها به منطق موجبات نپرداختند. درست است که از ضرورت و امکان صحبت می‌کنند ولی از ضروری و ذاتی (essence) معلوم

نیست هوسرل همان را می‌فهمد که ارسطو. از طرف دیگر تعریف intention در پدیدارشناسی کاملاً متفاوت از تعریف intension در منطق موجبات است. در منطق موجبات intension یا معنا و مفهوم یک عبارت اسمی، عبارت است از تابعی از جهان‌های ممکن به مسماهای آن در جهان‌های ممکن. این دلالت‌شناسی به نظر من معنای عبارت اسمی را به دست نمی‌دهد. به همین دلیل است که می‌گوییم مفهوم معنی را پدیدارشناسان با هیئت‌التفاتی خود بهتر می‌توانند توضیح دهند. در هر صورت intension جنبه منطقی و دلالت‌شناختی intention است.

□ محمدخانی: من از آقای دکتر موحده و همچنین مهمانان محترم آقای دکتر قیصری، آقای دکتر عزیززاده، آقای دکتر یوسف ثانی و آقای دکتر موسویان تشکر می‌کنم. البته می‌دانم که بحث منطق موجبات خیلی تخصصی است و امکانش نیست که ما در این جلسه به‌طور وسیع به آن بپردازیم. شاید این بحث درآمدی به منطق موجبات بود که ان شاءالله بتوانیم بعد از انتشار کتاب و وقتی دوستان آن را مطالعه کردند جلسات گسترده تری برقرار کنیم و با توجه به اینکه خود شما سالها در این زمینه کار کردید فکر کردیم که شاید مطرح کردن این بحث در جامعه علمی ما یک ضرورت باشد.

کارنامه دکتر ضیاء موحده

مجموعه اشعار

- ۱- برآبهای مردهٔ مروارید، مجموعه شعر، انتشارات آگاه، ۱۳۵۴.
- ۲- غزلهای سفید، مجموعه شعر، انتشارات نیلوفر، ۱۳۶۸.
- ۳- مشتی نور سرد، مجموعه شعر، نشر اکنون، ۱۳۷۹.
- انثار منطقی - فلسفی
- ۴- درآمدی به منطق جدید، انتشارات علمی و فرهنگی ۱۳۶۸ (چاپ سوم ۱۳۷۹).
- ۵- وارزگان توصیفی منطق، پژوهشگاه علوم انسانی، ۱۳۷۴.
- ۶- منطق موجبات جدید (زیر چاپ)
- ۷- مقالات فلسفی - منطقی (زیر چاپ)
- ترجمه‌ها
- ۸- نظریهٔ ادبیات، رنه ولک و اوستین وارن، با همکاری پرویز مهاجر، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۳.
- ۹- منتقدان فرهنگ، لسلی جانسون، طرح نو، ۱۳۷۸.
- نقد ادبی
- ۱۰- سعدی، طرح نو، ۱۳۷۳ (چاپ سوم) ۱۳۷۹.
- ۱۱- شعر و شناخت، مجموعه دوازده مقاله، انتشارات مروارید، ۱۳۷۷.
- درآمدی به منطق جدید جایزه تالیف کتاب سال ۱۳۶۹ و نظریه ادبیات جایزه ترجمه کتاب سال ۱۳۷۴ را برده است.